

قاگور و جایزه نوبل ۱۹۱۳

ترجمه علی خزاعی فر

انزوایم را از من گرفتن مثل آن است که صدفی را پوست بکنید:

دستهای زمخت جهانی کنجهکاو را بر سر تا پای وجودم حس می‌کنم.

از نامه تاگور به هریت مودی، شانتینیکتان، ۱۹۱۴

۲۶۷

غروب ۱۴ نوامبر ۱۹۱۳ بود که تاگور خبر را دریافت کرد. در شاتینیکتان تلفن نبود. بنابراین از کلکته تلگراف فرستادند. تصادفاً آن روز ادوارد تامپسون، که بعدها نویسنده زندگی نامه او شد، برای اولین بار به دیدن او به مدرسه رفت. اگر آن روز تامپسون آنجا نبود، ما امروز نمی‌دانستیم تاگور پس از شنیدن خبر حیرت‌انگیز جایزه نوبل چه واکنشی نشان داد. ابتدا تامپسون در کمال مسرت به تاگور تبریک گفت: «رابی بابو، دنیا دیگر چیزی برای تو ندارد. امشب باید خودکشی کنی. فقط قبل از رفتن به من بگو دوباره که به دنیا برگردی خیال داری چه کاره بشوی.» بعد که خبر پخش شد

«دانش آموزان هیجان زده شده بودند. نمی‌دانستند جایزه نوبل چیست اما می‌دانستند گوروی محبو بشان مثل همیشه کار شگفت‌انگیزی کرده است. دور اشرام^۱ می‌چرخیدند و سرود مدرسه‌شان را می‌خواندند. من و رابی روی کانapه نشسته بودیم. پسرها با دیدن ما جلو نمی‌آمدند. جلوی در جمع شده بودند. رفتم و نگاهشان کردم. از شادی سر از پا نمی‌شناختند. به رابی گفتم: «تو را می‌خواهند ببینند» رابی آمد. پسرها از دیدن او از خود بیخود شدند و یکی یکی مقابل او خود را به خاک انداختند و به پایش دست کشیدند. این مرد خدا با حالتی ملامت‌آمیز

۱- اشرام: محل عبادت و مراقبه دراویش

ایستاده بود، دستها یش را جلوی صورتش گرفته بود و طلب آمرزش می‌کرد. مدیر مدرسه هم که آمد خواست به همین شکل تعظیم کند که رابی نگذاشت. همه معلم‌ها، دانش‌آموزان و پیشخدمتها ادای احترام کردند. نزدیک بود من هم مثل آنها تعظیم کنم ولی من انگلیسی هستم و از انگلیسی‌هایی که وانمود می‌کنند شرقی هستند بدم می‌آید.»

تاگور و تامپسون به داخل برگشتند. پسرها دور شدند، آتش بزرگی بر پا کردند و تانیمه‌های شب به پایکوبی پرداختند. تاگور به تامپسون گفت:

«دیگر روی آرامش را نخواهم دید. همه برایم نامه می‌نویسند و تقاضای کمک می‌کنند. می‌دانید آقای تامپسون، گاهی فکر می‌کنم دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. از تحمل من خارج است. شش هفته قبل که به بمبئی رفت جمعیت زیادی با دسته گل به استقبال آمده بودند. اول فکر کردم به استقبال یک مقام دولتی آمده‌اند، اما وقتی فهمیدم منتظر من بوده‌اند تا من برایشان نمایش نمایشی عمومی به راه بیان‌دازم، خیلی ناراحت شدم.»

قبل از اینکه تاگور به جایزه نوبل دست یابد، شانتینیکتان میزبان دوستداران خارجی تاگور شده بود. اینها چارلز فریر اندرورز و ویلیام وینستنلی پرسون بودند، دو مبلغ انگلیسی که در هندوستان خدمت می‌کردند و تاگور را در سال ۱۹۱۲ در لندن ملاقات کرده بودند. اینها از جمله آن انگلیسی‌ها بودند که از تعظیم به تاگور به سبک هندیها اکراه نداشتند. پس از اینکه تاگور جایزه نوبل را دریافت کرده، سیل میهمانان خارجی و هندی به شانتینیکتان سرازیر شد. برخی از آنها مدت طولانی ماندگار شدند (از جمله این میهمانان رسمی مک دونالد، نماینده مجلس و نخست وزیر آینده انگلستان و ویل لارنس، برادر تی. ای. لارنس بودند که در دسامبر ۱۹۱۳ به دیدن تاگور آمدند). شانتینیکتان دیگر منزل سلمی برای تاگور نبود بلکه به نمایشگاهی تبدیل شده بود. آیا تاگور می‌خواست خود و شانتینیکتان گمنام بماند یا مشهور شود؟ تاگور تازنده بود نتوانست یکی را برگزیند.

چهار روز بعد نامه‌ای به روتنتاین نوشت، نامه‌ای که امروزه شهرت به سزاوی یافته است.

«لحظه‌ای که خبر به من رسید، به یاد محبت و لطف تو افتادم. اما این جایزه آزمایش بزرگی برای من است. نمی‌دانی چه شور و هیجانی در مردم برانگیخته است. مثل این می‌ماند که یک قوطی حلبي به دم سگی بیندی و انتظار داشته باشی که بدود و سر و صدا نکند. در چند روز گذشته انبوهی تلگراف و نامه برایم فرستاده‌اند افرادی که تا همین دیروز نظر خوبی نسبت به من نداشتند و یک بیت از اشعارم را نخوانده‌اند، بیش از دیگران ابراز شادی می‌کنند. واقعیت این است که این آدمها افتخاری را که نصیب من شده است تحسین می‌کنند نه خود مر. در این میان تنها چیزی که مایه تسلی من است شادی بی‌غل و غش و غروری است که دانش‌آموزان مدرسه‌ام

احساس می‌کنند.

نمونه بسیار کوچکی از مشکلاتی که تاگور پس از دریافت جایزه نوبل با آنها رویرو شد، شعری است که فردی به نام تولو از مردم شهر پونا به او تقدیم کرده است (این شعر هنوز در پرونده «جایزه نوبل» در آرشیو تاگور در شانتینیکتا نگهداری می‌شود). در این شعر که به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۱۳ و به زبان انگلیسی روی کاغذ نامه مزین به نقش برجسته گل سرخ نوشته شده، نویسنده تاگور را «کیپلینگ هندا» (با علامت تعجب) خطاب کرده است.

در ۱۰ دسامبر تاگور دوباره به روتنتساین نامه نوشت:

«دوست من، دیگر لحظه‌ای آرامش ندارم. روزهایم کاملاً بی‌فایده می‌گذرد. امروز صبح گوواله‌ای را دیدم که از چریدن خسته شده بود و در زیر آفتاب روی چمن لم داده بود و بسیار آرام و شاد بود. با خود گفتم چه خوب بود من هم می‌توانستم جزئی از آن حیات بزرگی باشم که جهان را در بر گرفته است. حتماً لبخندی می‌زنی و با خودت می‌گوی فقط شرقیها می‌توانند از این فکرهای مضحک بکنند ولی در این فکر حقیقتی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.»

در ۱۶ دسامبر تاگور نامه سومی برای روتنتساین نوشت:

«مصالح من هنوز به پایان نرسیده. هنوز باید در ضیافت‌های شام بسیاری شرکت کنم و به سخنرانیهای بسیاری در ستایش بیوغم گوش کنم و با توانصیعی که از من انتظار می‌رود به آنها پاسخ بگویم. به این دلیل به کلکته آمده‌ام و خود را در کوچه جوراسانکو محبوس کرده‌ام حال آنکه مراجع خردل در شیلی ده هم اکنون غرق در شکوفه است و اردکهای وحشی لانه‌های پر سرو صدای خود را در سواحل شنی پادما بر پا کرده‌اند. چندی پیش به یک هیئت نمایندگی که به بلپور [شانتینیکتا] آمده بود تا به من تبریک بگوید، به زبان ساده حرف دلم را گفتم، نمیدانی چه قشرقی در روزنامه‌ها به راه انداخت. با گفتن این حرف، لااقل خیال خودم را آسوده کردم. تکریم دیگران اگر صادقانه باشد، سنگین است و اگر صادقانه نباشد غیرقابل تحمل است. با این حال خدا را شکر می‌کنم، باید صبوری کنم و منتظر شوم تا آبها از آسیاب بیفتند و خورشید حقیقت دوباره بتايد و آرامش دوباره برگرد، حتی به مردی که غرب او را شایسته تکریم می‌داند.»

در سخن تاگور ذره‌ای مبالغه نبود. در ۲۳ نوامبر وقتی دید پانصد نفر از مردم کلکته به اشرام محبوب او اهانت کردند، انگار چیزی درون او شکست. چند نفر از آنها از دوستان صمیمی او بودند ولی بقیه غریبه بودند. افرادی هم بودند که در ملا عام یا با چاپ مقاله در روزنامه او را بی‌حییت کرده و به غریزدگی متهم کرده بودند. حالا آنها آماده بودند بخاطر اینکه غرب بر این موضوع صحنه گذاشته به او تبریک بگویند در سپتامبر ۱۹۱۲، سبهاش چاندراپوس، پس از خواندن خبر استقبال مردم بنگال از تاگور در روزنامه‌های بنگالی زبان به برادرش در لندن چنین

نوشت: «جه مردم عجیبی هستیم ما؛ احترام از میان ما رخت بر بسته است». اگر در اوآخر ۱۹۱۳ مردم کلکته فاصله‌شان را با تاگور حفظ می‌کردند، احتمالاً آرامش تاگور بر هم نمی‌خورد. تاگور که با مخالفت مردم کشور خودش روپوشده بود، بالحنی تلغی چنین می‌نویسد:

«تهمت‌ها و اهانت‌های هموطنانم را نمی‌توان ندیده گرفت. تا بحال همه را در سکوت تحمل کرده‌ام. امروز اروپا تاج افتخارش را برو سر من گذاشته. اگر این تاج ارزشی دارد، این ارزش فقط به پاس احترام به ذوق هنری داورانی است که مرا برگزیده‌اند. هیچ ربطی میان این جایزه و کشور من وجود ندارد. هیچ اثر ادبی به این دلیل که جایزه نوبل را از آن خود کرده، کیفیتی بهتر یا جذبه‌ای بیشتر پیدا نمی‌کند. بنابراین چگونه می‌توانم با بی‌شرمی افتخاری را که شما به عنوان نمایندگان مردم سراسر هندوستان نثار من می‌کنید، از آن خود بدانم. این روزی که به من تعلق دارد تا ابد نمی‌پاید. این موج که برخاسته فرو می‌نشیند و ساحلی گل آلوه و کثیف بجا می‌گذارد».

فراز فوق بخشی از سخنرانی تاگور بود که به زبان بنگالی در کلکته انتشار یافت. (یکی از مستمعین بنگالی حاضر در مجلس که از سخنرانی تاگور به خشم آمده بود به خاطر می‌آورد که تاگور در این سخنرانی تمثیل قوطی حلبی و سگ را بکار می‌برد، همان تمثیلی که تاگور در نامه به روتستاین بکار برد). روزنامه‌ها این تمثیل را حذف کردند چون به نظرشان بسیار اهانت‌آمیز بود.

انگلیسی‌های ساکن هندوستان، برخلاف بنگالیها، تعصیتی نسبت به تاگور نداشتند. در اکتبر ۱۹۱۳، قبل از اعطای جایزه نوبل، لرد هاردینگ والی هندوستان به دانشگاه کلکته دستور داد تا به تاگور مدرکی افتخاری بدهد. مشوق او در این امر سی. اف. اندروز بود که در ماه می همان سال در سیعلا، پایتخت تایستانی حکومت، درباره تاگور سخنرانی کرده و او را به مقامات فرهیخته‌تر، شخصیتی ممتاز معرفی کرده بود. مقامات پایین‌تر با این فکر کاملاً مخالف بودند ولی هاردینگ نظر آنها را نپذیرفت. هاردینگ خطاب به لرد کارمایکل فرماندار بنگال چنین می‌نویسد: «هیچ اهمیتی ندارد که اداره ضد اطلاعات تاگور را آدم خوبی بداند یا نداند، من تصمیم گرفتم به تاگور مدرک افتخاری بدهم». مدرک افتخاری در ۲۶ دسامبر به تاگور و خاورشناس فرانسوی سیلویان لوی اعطا شد. لوی اولین استاد خارجی بود که در دانشگاه تاگور به تدریس پرداخت. هاردینگ ظاهراً از احساسات واقعی تاگور آگاه بود زیرا چنین می‌گوید: «امید دارم شاعر بنگالی ما که در انزوای بازنیستگی روزگار می‌گذراند ما را بپخشند که دویاره او را به این صورت به میان مردم کشانیده‌ایم و پذیرد که این غرامتی است که بابت عظمت شخصیت خویش بنناچار باید پرداخت کند».

تاگور چه مدرک افتخاری را می‌گرفت چه نمی‌گرفت، چه جایزه نوبل را دریافت می‌کرد، چه

نمی‌کرد، دانشگاه کلکته هرگز او را نمی‌یخشدید زیرا او در جوانی تحصیلات دانشگاهی را به سخره گرفته بود. در سال ۱۹۱۴ در برگه امتحان نهایی دانشگاه که به زبان بنگالی بود، قطعه‌ای از تاگور را آورده بودند – این قطعه در واقع اقتباسی زیرکانه از سبک تاگور بود – و از دانشجویان خواسته بودند آن قطعه را به بنگالی «درست و زیبا» بازنویسی کنند.

در چنین شرایطی طبیعی بود که شایعات بسیاری بر سر زبانها بیفتند. مهمترین این شایعات که هنوز هم برخی به آن باور دارند، این بود که بیت‌گیتانجالی را بازنویسی کرده است. سروالتین جیرون، خبرنگار انگلیسی روزنامه تایمز (به قول ای. ام. فارستر نویسنده انگلو – هندی بازاری و مترجم) به صراحت اعلام کرد که جایزه تاگور مرهون زحمات بیت‌است. تاگور به طنز به روتنستاین چنین می‌نویسد: «مردم ما این شایعات را راحت باور می‌کنند چون آنها به هر معجزه‌ای اعتقاد دارند جز به نبوغ مردم خودشان.»

خود بیت‌هم – البته در مکاتبات خصوصی‌اش – تا حدی به این شایعه دامن زد. در سال ۱۹۱۷ به مک میلان چنین نوشت: «ولیام روتنستاین می‌داند که من چه تغییراتی در گیتانجالی دادم... کار لذت بخشی بود... من از تاگور خواهش کردم که این موضوع را اعلام نکنم.» روتنستاین در خاطراتش به صراحت این شایعه را تکذیب می‌کند: بیت‌تغییرات مختص‌ری پیشنهاد کرده بود، اما آنچه به چاپ رسید دستنوشته خود تاگور بود، از راپوند در تفسیری که در سال ۱۹۱۲ با شیفتگی در مورد بیت‌تر، تاگور و گیتانجالی نوشته، هیچ ذکری از ویرایش گیتانجالی به دست بیت‌به میان نیاورد. او بعداً هم که نظرش در مورد تاگور تغییر کرد، در نامه‌هایش هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرد. یک محقق بنگالی که تحقیقی در مورد ترجمه‌های اولیه تاگور کرده است می‌گوید بیت‌حدود یک چهلمن متن اصلی را اصلاح کرده است. شاید حقیقت را خود تاگور واضح‌تر بیان کرده باشد. تاگور در ۱۸ نوامبر ۱۹۱۳ یعنی قبل از اینکه این شایعه پا بگیرد، در نامه‌ای خطاب به ادوارد تامپسون ضمن صحبت درباره موضوع دیگری می‌گوید: «گمان می‌کنم روش ویرایش بیت‌روشن درستی بود زیرا او اشعاری را برگزید که به کمترین ویرایش نیاز داشتند و برخی اشعار را علیرغم اینکه بسیار خوب بودند کنار گذاشت تا مجبور نباشد اصلاحاتی اعمال کند.» به عبارت دیگر، نقش بیت‌در انتخاب اشعار گیتانجالی نقشی تعیین کننده بود نه در ویرایش آنها.

شایعه دیگری که از سوئد شروع شد این بود که آکادمی سوئد تحت فشار ولیام، شاهزاده سوئد، تاگور را انتخاب کرده است. ولیام مدتی قبل از آن از کلکته بازدید کرده بود. در اوآخر سال ۱۹۱۳، ولیام شرح سفرهایش به آسیا را به زبان سوئدی منتشر کرد. در این کتاب ولیام شرح دیدارش با راییندرا نات تاگور و خانواده او را نیز نوشه است. وقتی آنها برای ولیام تاریخ هر

شیی موجود در جو را سانکو را نقل می‌کنند، ویلیام متوجه می‌شود چشم انداشان از شدت غرور و عشق به وطن برق می‌زند. موسیقیدانی برای ویلیام قطعه‌ای می‌نوازد و ویلیام احساس می‌کند که این موسیقی، مرثیه ملت بزرگی است که اکنون به برده تبدیل شده و دلها یشان پر از کینه نسبت به حکومت انگلیسی‌هاست: «در تمام زندگیم هیچگاه به اندازه لحظاتی که در خانه شاعر هندی رابیندرانات تاگور گذرانده‌ام، متأثر نشدیم».

تاگور شرح سفر ویلیام را به زبان انگلیسی خواند و با طنزی تلغیت به تامپسون گفت: «جالب اینجاست که من اصلاً او را ندیده‌ام و برق چشمانم را که او برای حکومت انگلیسی‌ها خطرناک دیده، مدام زیر نظر چشمان تیزبین مأموران دایره تحقیقات جنایی قرار داد. ما اجازه حمل سلاح گرم نداریم و اگر برق ناچیزی در چشمانمان باقی مانده، نباید آن را به پیش چشم مقامات می‌آورد».

آکادمی سوئد دلایل قوی‌تری برای انتخاب تاگور داشت، اما باز هم سوء تفاهمنهای مضحک وجود داشت. رایرت برجز در نامه‌ای که در سال ۱۹۱۴ به تاگور نوشت به لحن طنز می‌گوید: دقیقاً چه باعث شد که عده‌ای داوران شناس بین‌المللی تاجی از اسکناس بر سر شاعری بنگالی بگذارند، تاجی که پیش از این بر سر تولستوی، ایسین، زولا، استریندبرگ، برنارد شاو و بیتز گذاشته شده بود. در سال ۱۹۱۳ کمیته داوران تاگور را به توماس هارדי ترجیح داد و با این کار خشم انجمن سلطنتی ادبیات در لندن را برانگیخت. توماس هارדי که هرگز به دریافت جایزه نوبل مفتخر نشد کاندید این انجمن بود.

پیشنهاد اولیه برای انتخاب تاگور از سوی توماس استرج مور، عضو انجمن سلطنتی مطرح شد. این پیشنهاد بخطاطر کتاب گیتانجالی بود. بعداً در سال ۱۹۱۳ کمیته نوبل به دو اثر دیگر تاگور یعنی با غبان و سادنا و ترجمه‌ای از مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه تاگور که مورد تأیید خود تاگور نبود دسترسی داشت. این کل نوشته‌های تاگور بود که به زبان انگلیسی موجود بود. یکی از اعضای آکادمی نوبل کمی بنگالی می‌دانست ولی معلوم نبود اثری از تاگور را به زبان بنگالی خوانده است یا نه (ظاهراً او تاگور را خیلی جدی نمی‌گرفت چون به یکی از استادی دانشگاه در سوئد که بعدها عضو کمیته نوبل شد گفته بود که با یک کتاب دستور زبان بنگالی و دو سه هفته تمرین می‌تواند آثار تاگور را به زبان بنگالی بخواند).

رئیس کمیته نوبل نمی‌دانست چه مقدار از گیتانجالی را خود تاگور نوشت و چه مقدار را از شعرای کلاسیک هندی تقلید کرده است. آنچه مسلم بود، ایده‌آلیسم گیتانجالی بود و این عامل مهمی در انتخاب تاگور به شمار می‌رفت زیرا در وصیت‌نامه آفرید نوبل قید شده بود که افرادی که انتخاب می‌شوند باید «تمایلات ایده‌آلیستی» داشته باشند. این شرط در سالهای اولیه اعطای

Citation and Nobel Prize Medal



CITATION:

"Because of his profoundly sensitive, fresh, and beautiful verse,
by which, with consummate skill, he has made his poetic thought,
expressed in his own English words, a part of the literature
of the West"

● لوح و نشان جایزه نوبل برای راییندرانات ناگور

جایزه نوبل بسیار بازدارنده بود. بسیاری از چهره‌های سرشناس به این دلیل که واجد این شرط نبودند از فهرست کمیته حذف شدند. در آن زمان این شرط را اینگونه تفسیر می‌کردند که اثر انتخاب شده باید از جهت اخلاقی خوب و موید نهادهای اجتماعی باشد. بعداً نامه‌ای از یکی از دوستان صمیمی نوبل پیدا شد که مدعی بود نوبل فردی «آثارشیست» بوده و منظورش از ایده‌آلیست فردی بوده که نسبت به مذهب، مقام سلطنت، ازدواج و بطور کلی نظم اجتماعی دیدگاهی انتقادآمیز و جدلی داشته باشد. بدین ترتیب تفسیری که در ابتدا از کلمه ایده‌آلیسم می‌شد تا حدی به دلیل این نامه کثار گذاشته شد.

ظاهرآ کمیته نوبل ۱۹۱۳ هیچ اطلاعی نداشت که در جایی دور افتاده مثل بنگال، شاعری مثل تاگور نه تنها معتقد رفتارهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی سنتی و متعارف است، بلکه با حکومت هم میانه خوبی ندارد. اگر اعضای کمیته مقالات بنگالی تاگور را خوانده بودند، جایزه را به او نمی‌دادند. اگر امروز می‌خواستند به او جایزه بدهند، جایزه به احتمال زیاد به نوشته‌های منتشر او تعلق می‌گرفت تا به اشعار ترجمه شده او. ظاهراً چند نفر از اعضای کمیته عاشق گیتاجالی شده بودند. رأی تعیین کننده را هایدنستام شاعر سوئدی داد. هایدنستام که در سال ۱۹۱۶ جایزه نوبل را از آن خود کرد ولی امروز به فراموشی سپرده شده است، می‌نویسد:

«اگر آثار دیگر گوته را هم خوانده باشیم، از همین منتخب اشعار او می‌توانیم به عظمت او پی ببریم. با خواندن منتخب اشعار او که این تابستان به دست ما رسیده، با بزرگترین شاعر عصر مان آشنا می‌شویم. اشعار تاگور را بالذی مضاعف خواندام و باید اذعان کنم که چندین دهه است نظری این اشعار را نخوانده‌ام. با خواندن این اشعار وقت خوش شد. مثل آن بود که از چشم‌های زلال آب می‌نوشم. حس شدید مذهبی که در اندیشه و احساس شاعر موج می‌زند، صفاتی دل و سبک متعالی و اصیل او، همگی احساسی ژرف و بی‌همتا از زیبایی معنوی در انسان بوجود می‌آورد. در شعر او هیچ کلمه‌ای تردیدآمیز، اضطراب‌آور، بی‌معنی، دنیایی و حقیر نیست و اگر بتوان شاعری یافت واجد خصلتها بی که او را شایسته دریافت جایزه نوبل می‌کند، آن شاعر بی تردید تاگور است. تا آنجا که من می‌دانم، هیچ شاعر زنده‌ای نیست که توان رقابت با او را داشته باشد.»

هایدنستام دو دلیل کم اهمیت نیز برای اعطای جایزه نوبل به تاگور ذکر می‌کند. اولاً براساس وصیت‌نامه آلفرد نوبل، جایزه به کتابی تعلق می‌گیرد که سال قبل منتشر شده است. ثانیاً، کمیته شخصیت بزرگی را کشف کرده است و لذا «لازم نیست سالها در روزنامه‌ها بدبیال فرد شایسته بگردد». پرهالستروم یکی از اعضای کمیته که از طرفداران پر و پا قرص تاگور شده بود در اول نوامبر چنین می‌نویسد: «خواسته آلفرد نوبل این بود که ما هر سال نابغه‌ای جدید به جهان

معرفی کنیم. امسال اولین بار است که ما می‌توانیم این خواسته را تحقق بیخشیم. خارج از آکادمی سوئد در مورد انتخاب تاگور اختلاف نظر وجود داشت. انگلستان تنها کشور غربی بود که در آن تاگور و آثارش را می‌شناختند. خارج از انگلستان، برخی تکریم و برخی تکفیر می‌کردند. بسیاری هم بی‌اطلاع بودند. به محض اعلام نام تاگور، انگیزه‌های سیاسی، مذهبی و نژادی خود را آشکار کرد.

روزنامه نیویورک تایمز که نام تاگور را به غلط «بابینیدرانات» نوشته بود، در شماره ۱۴ نوامبر چنین نوشت: «اولین بار است که جایزه نوبل را به هر کسی می‌دهند بجز سفید پوستان.» (تا آن موقع هیچ آمریکایی این جایزه را نبرده بود) این روزنامه روز بعد، در صدد برآمد تصویر لیبرال مبانه خود را که آسیب دیده بود اصلاح کند، اما کار را خرابتر کرد: «بابینیدرانات تاگور اگرچه نمی‌توان گفت یکی از ماست، اما فردی از نژاد آریایی و لذا یکی از بستگان دور سفید پوستان بحساب می‌آید.» دروین، روزنامه مشهور لیبرالیستها این سوال را مطرح کرد: «ایا اعطای جایزه به تاگور به دلیل جذبه بودیسم بوده یا اینکه سیاست انگلیسی‌ها در هندوستان چنین اقتضا می‌کرده که جایزه به شاعری بنگالی اعطای شود، این رازی است که در سینه اعضای کمیته خواهد ماند.» در پاریس خبرنگاری سراغ سیلویان لوی یهود رفت و تقاضا کرد درباره «لو رابین تگورو» با او مصاحبه کند (این احتمالاً اولین باری بود که در مورد تاگور اشتباه فکر می‌کردند، اشتباہی که بعدها بارها تکرار شد. تاگور را گاه آریایی گاه یهودی تصور می‌کردند).

در انگلستان مطبوعات بالحنی ستایش آمیز و به تفصیل درباره تاگور می‌نوشتند، اما با آنهمه تعریف و تمجیدی که از گیتانجالی کرده بودند انتظار می‌رفت شور بیشتری از خود نشان بدهنند. در جهان ادب واکنشی نسبت به تاگور ایجاد شده بود زیرا انتخاب تاگور به معنی رد تو ماس هارדי بود. مجله پانچ چند قطعه هجوآمیز بسیار تأثیرگذار از گیتانجالی بچاپ رساند. استرج مور در ژانویه ۱۹۱۴ به تاگور چنین می‌نویسد: «این روزها وقتی چشمم به نام تو در روزنامه‌ها می‌افتد، عصبانی می‌شوم. نه به آنکه در گذشته آنهمه در حق تو مبالغه می‌کردند نه به اینکه امروز با بی‌انصافی درباره تو می‌نویسند. تاگور با یادآوری ماههای اولی که در انگلستان گذرانده بود صادقانه چنین پاسخ می‌دهد. «اگر می‌گذاشتند از لذت آن دوستی بی‌شائبه و ستایش خالصانه بهره‌مند شوم، با کمال میل عطای جایزه نوبل را به لقايش می‌بخشیدم» اما تابستان هندی لیبرالیسم غربی تقریباً به پایان رسیده بود.

Voice from The East

Within the last few days the attention of the average man, who as a rule pays heed to these things, has been drawn to a poet who has flung a spell over the best minds, of two civilisations. Money awards are no test of the value of poetry, yet the award of the Nobel Prize to RABINDRANATH TAGORE is in itself a notable event in the history of literature. To those whose ideas have been moulded by CAULAY, who believe that nothing good comes out of Bengal but "babu English," the decision of the judges will be a staggering blow. For here is a Bengali poet who writes English prose with a subtlety and distinction unequalled by any English authors. Mr. W. B. Yeats, who presided, said: "I know of no man in my time who has done anything in the English language to equal Mr. Tagore's lyrics."

FAME IN EAST AND WEST.

Writing in *The Daily Mail* last month a reviewer described Mr. Tagore as "a great man from Bengal," and said: "I remember no one whose work has given me more delight, refreshment, and surprise. One met him first in little lyrics in English periodicals. Then came that beautiful volume called the 'Gitanjali,' or song-offerings, an exquisite combination of poetry, philosophy, and adoration. Now we are given 'The Gardener,' with flowers as fresh as sunrise. And the poet, at the age of fifty-two, will find his fame shining in the West as it has shone in the East. It is something new in our Imperial history to get great literature in our own tongue from the East. Most men have heard these questions from a woman, but we have not fully expressed them." — *Daily Mail*

know of life, or to be students at the universities, to be when the work of life begins, but as the generations pass travellers will hum them on the highway and men rowing upon the rivers." A musician as well as a poet and a sage, Mr. TAGORE's songs to-day are heard all over India, and are hailed as heralding the dawn of a new Renaissance.

Some of his admirers describe him as prophet of nationalism, but his

s of a spiritual not a political kind. He strives for ends that have in common with Bengali ideals, of which we hear so much nowadays; a seer to see the hidden beauty behind the appearance of things alone matters seeks a goal different from that of the crude propagandist. Mysticism is the essence of Mr. TAGORE's message, and he is more con-

Poetry

Tribune, Chicago

14.11.1913

Hindu Nobel Prize Poet Known to Chicagoans

NEWS, announced yesterday by cable, the award of the Nobel prize to Rabindranath Tagore, the East Indian poet, is of much interest here. Mr. Tagore, his wife and his daughter-in-law became known to Chicagoans on their visit of last winter to Miss Harriet Monroe and to Mrs. William VaVas Moody. Although for some years Mr. Tagore had been known as the leading poet of Bengal, the world beyond knew little of his work. A young man he had spent some time in England. Some eighteen months ago he decided to make a tour around the world. This notion for the most part was augmented by his desire to bring his son, who for some time had been taking a special course in chemistry and scientific and kindred subjects at the University of Illinois.

At this time the India Society published his "Gitanjali," or translated "Song Offerings." Ezra Pound, much interested, sent one of the translations to Miss Monroe for her magazine "Poetry." The poems were published in the Chicago magazine in December, 1912, first appearance of the Tagore poems in America.

Shortly afterward Miss Monroe was surprised to receive a note from Urbana signed by Mr. Tagore, saying his father, who then was his mother, had been much pleased and desired if possible to secure a few extra copies of letters by great a poet had shown to Miss Monroe at once wrote a man of letters to her, being of most mod. However, he has

Evening Standard

14.11.1913

The award of the Nobel Prize for Literature for 1913 to Rabindranath Tagore, the great writer of Bengal, is one more reminder of how cosmopolitan we are.

Not for a moment do we grudge the award. Although their English dress, at any rate, the love songs and devotional hymns of the Bengal genius bear as much resemblance to what we are accustomed to call poetry as the super-Alexandrian lines of Walt Whitman, yet this defect is more than counterbalanced by the warm delight in and love for his fellow-men expressed in lyrical form of great beauty. There is much in common between him and George Eliot.

It will be so much to the good if this award opens eyes wider to the treasures of Oriental poetry. Some of the old Chinese odes strike chords quite unknown to English ears, and as charming as they are novel.

Nobel Prize winners have fulfilled their trust more faithfully than by award of the Literature Prize to Mr. Rabindranath Tagore. It is not that he has scored a success in book-markets of the West with published translations of his poems, though they are, in their way, original and perfect. The real secret of his success is that he stands deservedly at the head of a great school of idealists, who have set themselves to renew the best elements of India through poetry, philosophy, and the arts, to promote the blessings of true civilisation by blending the poet, playwright, Anglophil teacher, and reformer, Mr. Tagore is one of the best pall mall, London.

14.11.1913

INDIAN POET HONOURED.

NOBEL PRIZE FOR BENGAL "PROPHET."

RABINDRANATH TAGORE'S WORK AND TEACHING.

STOCKHOLM, Nov. 13.
The Nobel prize for Literature for 1913 has been awarded to the Indian poet Rabindranath Tagore.—Reuters.

The prize, which is one of those founded by the late Dr. Nobel in 1901, amounts to nearly £8,000. R. W. Winner of the Nobel Prize.

of Dr. Nobel's the Swedish

Prize.

First time since its institution a Nobel prize has been won by a writer of another than European races. This year's winner is Mr. Rabindranath Tagore, writer and

poet. RABINDRANATH TAGORE,

as brought

from Chicago.

East, to us

is scarcely known as yet

to us readers. However he has

reputation in British India. A mystery, India; we

translation of some of his poems But Mr.

the author gives some idea given us

for his admission to the people of

which includes such distin-

point of

joy as SILEY PRIMROSE, CAR-

LEON ROBINSON, SIR BRIENNE CAR-

MATTHEW CUNNINGHAM, HENRY

SCOTT, MASTERSICK

and he

songs of Tagore which he has

lated into English are not ren-

der English verse. Nevertheless,

the essential poetry is plain in their

action and their high idealism is other

wise. As an example of his work the

owing, from the collection called "The

Gardener," is striking:

In the world's audience fall the sim-

ple bane of grass sits on the same cur-

pet with the sunbeam and the stars of

midnight.

Then my songs share their seats in

the heart of the world with the music

in the clouds and forests.

But you men of riches, your wealth

has no part in the simple grandeur of

the sun's glad gold, and the mellow

gleam of the musings moon.

The blessing of the all-em-

bracing sun is not shed upon it.

And when death appears

and crumbles into

It is thus a new world

to take.

EDUCATED HIMSELF.

The poet was born about 50 years ago. As a boy he did not like school, and early fell into the habit of educating himself. He did not go to a college, and while very young he wrote his first poems, but received little encouragement. In his early manhood he came to England to study law, but being that that took him out of his old he returned to India to write short and sober which have made his known and loved throughout the long breadth of his native land.

Not only is he a poet, but he is a philosopher, having written many works containing his teachings. Plays, too, he produced, but he does not confide energies to the study. At Calcutta Nobel prize for literature was awarded to him a large school. There about 200 in number, are instructed open air. Tagore has trained his own teachers, and while he is inspired by nationalism, he has not hesitated to do what he regards as were hardly known outside of British India, until recently, when some of them profit by the experience of the West, were translated into English.

He is a great admirer of England, believes that this country and his own are bound together by unbreakable ties and a high destiny to fulfil together.

Tagore is a man of striking appearance. He has the high forehead of a thin flowing beard, flashing eyes, and a distinguished appearance. During his visit to this country he might often be seen in London's streets dressed in a picture Oriental costume.

A BENGALI RENAISSANCE.

The poet has not only done splendid work in revealing the mind of the East to the West, but his work may truly be said to have brought about a Renaissance in Bengal literature. The hour brought the man for the literature of Bengal had for a couple of centuries up to about 60 years ago been in a lamentably decadent state.

Tagore has translated some of

and lyrics into English, and two

have appeared—the "Gitanjali," resulted, the individuality of English literature to-day is color

ings of Song, and recently "The Gita" occasions has a writer in English been honored by a Nobel

Most prominent are Mahatma Sir Pradyot

Kumar Tagore and Rabindra Nath Sankar

Mohun Tagore, the latter of whom was

given the degree of doctor of letters.

The meeting of E

vening Post, New York

Voice from the

quotation has been hard
days than the line which
"East is East and West
the twain shall meet."

NOBEL PRIZE TO A HINDU

Award for Literature to British Indian Poet, Rabindranath Tagore
—Family Talented.

STOCKHOLM, Sweden, November 13.—The

Nobel prize for literature was awarded to

the British Indian poet, Rabindranath Tagore, the first time on record

that this prize has been given to anybody

a white person. The works of Tagore

in English methods of instruction; India, until recently, when some of them

were translated into English.

The Tagore family is Hindu, and belongs

to the province of Bengal. Many of its

members have devoted themselves to literature and the arts, and some of them are

in the Indian civil service. Two of the

most prominent are Mahatma Sir Pradyot

Kumar Tagore and Rabindra Nath Sankar

Mohun Tagore, the latter of whom was

given the degree of doctor of letters.

13.11.1913

Evening Post, New York

its majestic power, of

age, the spirit it expresses

Hebrew poetry. Down the

meeting of E

vening Post, New York — Tin

If the distribution of the Nobel prize for literature to-day is color

ings of Song, and recently "The Gita" occasions has a writer in English been honored by a Nobel

Most prominent are Mahatma Sir Pradyot

Kumar Tagore and Rabindra Nath Sankar

Mohun Tagore, the latter of whom was

given the degree of doctor of letters.

The conferring of the Nobel prize on Tagore is a recognition

of the deep effect of Eastern thought on the Occident. The

has been opened up by men from the West and has profited

from the unknown island of the Orient has reacted on the mind of Europe and America.

A bluster of a blitting touch brought by contact with the thought of other lands.

Lafcadio Hearn conveyed the message of Japanese life

in the understanding of the English-speaking world. A re

turning of his wonderful interpretations of the Japanese imparts

and patriotism, and the hong of this strange people who lived for centuries in most individual

feeling his work to the wistful-countrymen.

Similarly Kipling opened the sealed book of India to us

indicated by the honor conferred on Rabindranath Tagore. In a

alien tongue he speaks from the very heart of his own people. The

West receives this strange voice, a voice that but echoes an ancient

philosophy, and bows it above the strident cries of the prophets of

Intercean, Chicago

17.11.1913

THE HEART OF GOD

Prayers of
RABINDRANATH TAGORE

Selected and edited by
HERBERT F. VETTER

YYA